

«عارف بزرگ نهاوندی»

دکتر علی اکبر افراسیاب پور^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

چکیده مقاله:

یکی از بزرگترین عرفای ایران و اسلام در نیمه دوم قرن چهارم هجری، احمد بن محمد بن فضل، معروف به شیخ ابوالعباس نهاوندی است که در شهر نهاوند (که امروز در استان همدان واقع شده است) به دنیا آمده و در همین شهر از دنیا رفته است. عطار نیشابوری او را «محتشم روزگار»، «کعبه مروت» و «قبله فتوت» خوانده و عبدالرحمن جامی از او به عنوان «پیر» و «مرشدی» که یگانه عهد بوده سخن گفته است. شیخ ابوالعباس با عارف نامدار بابا کوهی شیرازی (متوفی ۴۴۲ هـ.ق) رابطه دوستانه داشته و پیر و مرشد شیخ اخی فرج زنجان می‌باشد. او مرید شیخ جعفر خلدی از مشاهیر عرفاست. گفتارها و جملاتی چند از او در منابع کهن عرفانی نقل گردیده و حکایاتی از کرامات و حالات او نیز در منابع آمده که عطار نیشابوری در تذکر الاولیاء و جامی در نفحات الانس و دیگران آنها را نقل کرده‌اند.

کلید واژه‌ها:

عرفان و تصوف، مکتب صحو، جنید نهاوندی، اخی فرج زنجان، باباکوهی شیرازی، شیخ عمو، مکتب بغداد، نهاوند.

پیشگفتار

نهاوند یکی از شهرهای کهن و باستانی ایران زمین است که سابقه تمدن در آن به شش هزار سال پیش از میلاد می‌رسد و پروفیسور گیرشمن مدت سه سال در تپه گیان نهاوند (از سال ۱۳۱۰ شمسی) حفریاتی انجام داده که حاصل آن کتابی با نام «حفریات تپه گیان»^۱ به زبان فرانسوی است که در آن شش دوره تمدن را در پنج طبقه از این تپه پیدا کرده است. این تاریخ مربوط به پیش از مهاجرت آریایی‌ها و بعد از آن است. در دوره مادها یعنی ۷۰۵-۵۵۸ پیش از میلاد نیز تپه گیان آثار سفالینه داشته است. در دوره‌های بعدی نیز نهاوند با نام «نهاد ماد» و در دوره اسلامی «ماه نهاوند» و ماه البصره از شهرهای آباد ایران در استان ماد، بلاد جبل و عراق عجم بوده است. مشهورترین حادثه در نهاوند مربوط به سال بیست و یکم هجری یعنی ۶۴۲ میلادی می‌باشد که در جنگی سخت که بین لشکریان مسلمان و سپاه ایران در گرفت حکومت ساسانی شکست قطعی یافت و اعراب این جنگ را فتح الفتوح نامیدند.

نهاد یکی از شهرهایی بوده که بر سر راه قدیم بغداد قرار گرفته و هنگامی که بغداد مرکز علم و دانش گردید، بسیاری از جوانان علم دوست و با استعداد نهاوندی به بغداد رفتند و در آنجا علوم مختلفی را فرا گرفتند. در حوزه عرفان و تصوف نیز بزرگانی چون جنید نهاوندی (معروف به بغدادی) و شیخ ابوالعباس نهاوندی از آن جمله‌اند. جنید که در سال ۲۹۷ هـ.ق/ ۹۱۰ م وفات نموده یکی از بنیانگذاران عرفان و تصوف اسلامی و بزرگ مکتب بغداد یا اهل صحو است و پیر و استاد حسین بن منصور حلّاج بوده که ماجرای سفر حلّاج در نوروز سال ۲۲۸ هـ.ق به شهر نهاوند مشهور است.^۲

1- Ghirshman, Contenau, Pouilles de Giyan de Nehavand.

۲- تماشای جان، علی اکبر افراسیاب پور، مقاله حسین بن منصور حلّاج در نهاوند، ص ۸۹

در قرن چهارم هجری و در حدود دورانی که شیخ ابوالعباس نهاوندی به دنیا آمده، شهر نهاوند زیبا بوده و با اینکه در حمله اعراب در سال ۲۱ هجری خسارت‌های جبران ناپذیری دیده بود، پابرجا مانده و اصطخری در سال ۳۲۱ هجری نوشته: «نهاوند شهری خوش و نزه است با بساتین و باغات بسیار و میوه‌های وافر و بی‌حد و آن بر سر کوهی بلند مبنی است و میوه‌های آن در لذت و بوی و کثرت و لون به غایت لطافت و کمال نهایت است، چنانکه در عراق و نواحی آن از آن نقل و حمل می‌افتد. و دو مسجد جامع در آن هست: یکی از آنها در عهد قدیم بوده است و یکی دیگر به نو ساخته‌اند. و زعفران بسیار نیز از آنجا مرتفع می‌شود.»^۱ او نهاوند را یکی از مهمترین شهرهای استان کوهستان (عیلام قدیم) یا جبال دانسته است. در همین دوره شاعر و جهانگرد بزرگ ابودلف در سال ۳۴۱ هجری در نهاوند بوده و سفرنامه‌اش موجود است. از همدان به نهاوند آمده و از آنجا به کرج رفته؛ در مورد نهاوند می‌نویسد: «از همدان به نهاوند می‌روید. در این شهر یک گاو و یک ماهی سنگی زیبا موجود است و می‌گویند این دو مجسمه طلسمی است که برای بعضی بیماری‌ها که در آن جا شیوع داشته ساخته شده. در آنجا نیز آثار زیبایی از ایرانیان و همچنین در وسط آن یک دژ بسیار بلند با ساختمان عجیبی موجود است. در داخل آن قبرهایی از عرب‌ها، که در آغاز اسلام آنجا شهید شده‌اند، دیده می‌شود. قبر عمرو بن معدی کرب نیز در آنجا می‌باشد. آب آنجا به نظر همه دانشمندان مغذی و گواراست. در این مکان نیز درخت جگن می‌روید که از آن چوگان می‌سازند و در سختی و محکمی در هیچ جا مانند آن یافت نمی‌شود.»^۲

از نظر زبان و فرهنگ نیز مردم نهاوند در قرن چهارم هجری دارای فرهنگ پهلوی بوده‌اند. عبدالحسین زرّین کوب می‌نویسد: «در پایان عهد آل بویه در سرزمین جبال که نیز ولایت فله نام داشت. زبان مردم آن نواحی به همین سبب پهلوی نیز خوانده می‌شد. ادبیاتی عامیانه نیز در لهجه‌های محلی انعکاس داشت.»^۳ در همین قرن در شهر نهاوند دانشمندان بزرگی پرورش

۱- ممالک و مسالک، ابواسحق ابراهیم اصطخری، ص ۲۰۶.

۲- سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، ص ۷۰.

۳- تاریخ مردم ایران، عبدالحسین زرّین کوب، ص ۴۹۷.

یافته‌اند. یکی از بزرگترین ریاضی دانان این قرن محمد بن الحسن حاسب نهاوندی صاحب کتاب «انباط المیاء الخفیه» است که در همین کتاب به نهاوند نیز اشاره کرده است.^۱

در شهر نهاوند علوم مختلف و دانش‌های فراوان در تحوّل و تکامل بوده و یکی از شاخه‌های استوار آن عرفان و تصوّف بوده است. بسیاری از صوفیه در این شهر ساکن شده و در آن خانقاه و مراسم داشته‌اند. ابوعلی تنوخی گزارشی از صوفیّه نهاوند داده و در این منطقه رباطها، خانقاه‌ها و موقوفات صوفیه را معرفی کرده و از انبوهی تعداد صوفیان تعجب نموده و آن را ضرب المثل دانسته است. یادآور گردیده که در آن عصر به زنان نیز خرّقه صوفیانه می‌پوشانیده‌اند و می‌گوید: گاهی گفته می‌شد که فلان زن توبه کرد و شیخ به او خرّقه پوشانید و آن زن در شمار دختران شیخ درآمده، به ویژه از استاد شیخ ابوالعباس نهاوندی یعنی ابن خفیف شیرازی (متوفی ۳۷۱ هـ.ق) نام برده که در دوران او در شهر شیراز هزاران مرد و زن صوفی زندگی می‌کرده‌اند.^۲

جامی مطلبی در مورد شهر نهاوند و عارفان آن در ضمن شرح احوال شیخ ابوعمیر می‌نویسد: «یکی از مریدان شیخ گوید که به خدمت وی مشغول می‌بودم و بیشتر شبها بیدار می‌بودم. یک شب از خانه خود بیرون آمد. ابریق آب پیش بردم، التفات نکرد و روی به درِ مدرسه نهاد. در گشاده شد، بیرون رفت و من نیز در عقب وی بیرون رفتم، چنانکه گمان من آن بود که وی نمی‌داند که من همراهم. چون به دروازه بغداد رسید، گشاده شد. وی بیرون رفت و من هم بیرون رفتم. باز در فراهم آمد و اندکی راه برفت، ناگاه به شهری رسیدیم که من ندانستم که کجاست. به رباطی درآمدم، در آنجا شش تن نشسته بودند پیش آمدند و بر وی سلام کردند. من در پس ستونی پنهان شدم. از یک جانب آن رباط آواز ناله‌ای می‌آمد، در اندک زمانی آن ناله ساکن شد. ناگاه مردی در آمد و به آن جانب که آواز ناله می‌آمد رفت. بعد از آن بیرون آمد شخصی را بر دوش خود گرفته و شخص دیگر درآمد سربرهنه و موی‌های لب دراز شده، و پیش شیخ بنشست. شیخ وی را تعلیم شهادتین کرد و موی سر و لب را گرفت و طاقیه پوشانید و محمد نام نهاد و آن شش تن را گفت که: من مأمور شدم به آن که این شخص را بدل آن مرده گردانم. ایشان گفتند: سمعاً و طاً. پس شیخ بیرون آمد و ایشان را بگذاشت، و

۱- انباط المیاء الخفیه، محمد بن حاسب نهاوندی، ص ۱۳.

۲- النشوار و المحاضره، قاضی ابوعلی تنوخی، ص ۲۴۱.

من هم در عقب شیخ بیرون آمدم، اندکی برفتم به دروازه بغداد رسیدیم، چون بار اول گشاده شد. پس به در مدرسه رسیدیم، آن هم گشاده شد. شیخ به خانه خود درآمد. چون بامداد شد، پیش شیخ بنشستم تا درس سبق خود بخوانم. هیبت بر من مستولی شد نتوانستم خواند. شیخ گفت: ای فرزند بخوان! سوگند بر وی دادم که آنچه شب دیده بودم با من بیان کند. گفت: آن شهر نهاوند بود و آن شش تن ابدال بودند، و آن که ناله می کرد مهتر ایشان بود، و آن که بیرون آمد و شخصی را بر دوش داشت خضر بود، علیه السلام، آن مرده را بیرون آورد تا کار وی را بسازند، و آن شخص که وی را تعلیم شهادتین کردم ترسایی بود از قسطنطنیه که مأمور شده بودم که وی را بدل آن مرده گردانم، پس وی را آوردند و بر دست من مسلمان شد و اکنون یکی از ایشان است.»^۱

عرفان و تصوف در قرن چهارم هجری

در این قرن دو مکتب بزرگ عرفانی در ایران و جهان اسلام وجود داشته، یکی مکتب خراسان یا سکر و دیگری مکتب بغداد یا صحو که همه آنها ایرانی بوده اند. مکتب بغداد شاگردان جنید نهاوندی بودند و از جمله بزرگان آن ابوبکر شبلی (متوفی ۳۳۴ هـ) و ابوسعید الاعرابی (متوفی ۳۴۱ هـ) صاحب نخستین تاریخ صوفیه یعنی طبقات النساک است. همین طور جعفر خلدی که استاد شیخ ابوالعباس نهاوندی بود و صاحب کتاب حکایات الاولیاء است. شیخ نهاوندی پیرو مکتب بغداد یا صحو بوده و اندیشه های او در این حوزه قابل بررسی می باشد.

ادبیات تصوف در قرن چهارم هجری سامان گرفته است، کتاب التعرف لمذهب اهل التصوف از ابوبکر کلاباذی (متوفی ۳۹۰ هـ) و اللمع فی التصوف از ابونصر سراج طوسی (متوفی ۳۷۸ هـ) از نمونه های آن است. شیخ ابوالعباس نهاوندی با اغلب این بزرگان مراد شده است. به طوری که قرن چهارم را باید «قرن تصوف» نامید چرا که ادبیات عرفانی به طور رسمی به عرصه بروز می رسد. قوت القلوب از ابوطالب مکی ایرانی (متوفی ۳۸۷ هـ) و طبقات الصوفیه از ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری (متوفی ۴۱۲ هـ) و الاولیاء ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۲۰ هـ) از شخصیت های همین دوره هستند.

۱- نفحات الانس، عبدالرحمن جامی، ص ۵۲۳.

در این قرن و در مکتب بغداد پیروی از قرآن مجید اصالت دارد. یعنی عرفا و صوفیه خود را مسلمان حقیقی و پیروان اصلی قرآن می‌دانستند و به این کتاب آسمانی توجه خاص داشته‌اند، به طوری که می‌توان ادعا نمود که تمامی آثار صوفیه به نوعی تفسیر قرآن هستند. جنید نهاوندی می‌گوید: «هر که حافظ قرآن نباشد و حدیث نوشته باشد. به وی اقتدا مکنید که علم ما مقید است به کتاب و سنت، علم ما به حدیث پیغمبر (ص) بسته است.»^۱ در این قرن بسیاری از مراسم و مناسک صوفیه با سازماندهی جدید به وجود آمد.^۲ مانند ایجاد خانقاه و مراحل جدید آموزشی که از طرف نمایندگان هر شیخ انجام می‌شد و دستگاه نوین آموزشی به وجود آمد. فریتس مایر در مورد نمایندگان مشایخ می‌نویسد: «گاهی اوقات، مشایخ مسئولیت آموزشی و سایر وظایف خود را به شاگردان پیشرفته‌تر واگذار می‌کردند. شاید ابوالقاسم به دستور قشیری همین وظیفه را برای ده تن از مریدان او انجام می‌داد که سرانجام هم نسبت به شیخ خود پیمان شکنی کردند. شیخ ابوالقاسم گرکانی گویا در طوس دختر خود را به عقد ابوعلی فارمزی درآورده و پس از مدتی مجالس خود را به او واگذار کرده بود، کاملاً نظیر زاهد گیلانی که در سال‌های بعد، صفی‌الدین اردبیلی جوان را به خلافت خود برنشانند. ابوالعباس نهاوندی یکی از شاگردان خود را که به سمت «عمو» و مقدم دیگر شاگردان خود تعیین کرده بود، عمو (ف، ۱۰۴۹/۴۴۱) نامید و خواجه عبدالله انصاری نیز پس از اینکه عمو آنجا را ترک گفت، جای او را گرفت.^۳ اوحدالدین کرمانی با دو تن از مریدان خود که جهت تأسیس خانقاهی روانه کرد، مرید مسن‌تر و مجرب‌تر را همراه کرد و گفت: از روی صورت با این شیخ یوسف سرماری که از جمله اصحاب و متقدمان منست، قول و سخن او را مصدق و حجت دارید.»^۴

در این دوره گرایش به سوی باطن دین بروز می‌کند و در برابر اهل ظاهر یا اخباریون که به ظواهر دین تکیه داشته و دستورات و احکام دینی را براساس شکل آنها مورد قضاوت قرار داده و به آن اصالت می‌دادند، گروهی به باطن دین پرداخته و تفسیری باطنی از قرآن و روایات

۱- ترجمه رساله قشیریه، ص ۵۲.

۲- ر.ک: شیخ ابوالعباس نهاوندی، عارف بزرگ قرن چهارم هجری، علی‌اکبر افراسیاب‌پور، انتشارات زهیر، قم، ۱۳۸۱.

۳- مقامات شیخ الاسلام، ص ۷۱؛ نفحات الانس، ص ۱۴۷.

۴- ابوسعید ابوالخیر حقیقت یا افسانه، فریتس مایر، ص ۵۱۴.

ارائه می‌دادند. باطنیه یا اسماعیلیه از این گروه بودند چنانکه صوفیه را نیز در همین گروه اهل باطن به شمار آورده‌اند.

یکی دیگر از ویژگی‌های عرفان و تصوف در این قرن این است که «تصوف از قرن چهارم به بعد در ایران با مبادی فرهنگ کهن ایرانی مانند آیین مهرپرستی، ثنویت زرتشتی و مسلک مانوی درمی‌آمیزد، به خصوص در خراسان با درآمیختن با جهان بینی تائوئیسم چینی و کیش‌های بودایی و هندویی از مبادی اسلامی دور می‌شود و سپس در دوره رونق دانش و ترویج فلسفه یونانی به وسیله ابن راوندی، فارابی، محمد زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و دیگر فلسفه‌گرایان، نطفه‌هایی از عقاید کلیون و رواقیون و حکمای یونانی و نوافلاطونیان اسکندریه به خود می‌گیرد و رفته رفته طی قرون در ضمائر کسانی با برداشت از گرایش‌ها و آیین‌های ایرانی به هم می‌جوشد و پخته و پرورده می‌شود تا کم کم به هیئت تصوف ایرانی جلوه‌گر می‌آید و باز رفته رفته صافی‌تر شده در عقاید شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ عطار و محمد جلال الدین مولوی به مرحله اوج خود می‌رسد و معروف به عرفان شرق یا عرفان ایرانی می‌شود.»^۱

تصوف در این عصر توسعه روزافزون داشت و با حکمت بوعلی سینا و روایات و گفته‌های دینی قدرت گرفت. به طوری که از علوم شرعی نیز یاری گرفت و توجه به آثاری چون قوت القلوب ابوطالب مکی و صفو الصفو مقدسی و احیاء العلوم دین امام محمد غزالی این مطلب روشن می‌گردد. بهر حال باید اصالت را به اندیشه‌های دینی اسلامی و ایرانی داد و تأثیر عوامل خارجی را بر عرفان ایران و اسلامی برجسته نکرد زیرا پیش از پیدایش این تأثیرها نیز عرفان و تصوف در اسلام زمینه فکری داشته و بدون استفاده از منابع خارجی هم می‌توانسته رشد و توسعه یابد.

زندگانی شیخ ابوالعباس نهاوندی

احمد بن محمد بن فضل، معروف به «شیخ»، «ابوالعباس» و «نهاوندی» یکی از برجسته‌ترین عرفای جهان اسلام و ایران به شمار می‌آید. تذکره نویسان او را از بزرگان مشایخ صوفیه در نیمه دوم قرن چهارم هجری نوشته‌اند. شیخ در شهر نهاوند به دنیا آمده و در همین شهر نیز از

۱- روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، غلامرضا انصاف پور، ص ۱۳۷.

دنیا رفته است. نخستین گام‌های اساسی در تعلیم و تربیت را در این شهر و در نزد علمای آن آموخته است. عطار نیشابوری او را «محتشم روزگار»، «کعبه مروّت» و «قبله فتوّت»، خوانده است. عبدالرحمن جامی از شیخ الاسلام نقل می‌کند که شیخ به طبقه ششم از عرفا تعلق داشته و «پیر» و «مرشدی» بی‌مانند در عرفان و تصوّف اسلامی بوده و او را «یگانه عهد» و «معتبر اصحاب» گفته‌اند. خانقاه و اقامتگاه او، به منزله عبادتگاهی معنوی و مدرسه‌ای علمی و عرفانی، تعالی بخش جان‌های خسته بوده است.

شیخ ابوالعبّاس نهاوندی دارای سه دوره مشخص در زندگی خود بوده است:

- ۱- دوره اقامت اولیه در شهر نهاوند که شامل دوران کودکی و تحصیلات مقدماتی باشد.
 - ۲- دوره اقامت در بغداد که رشد و شکوفایی شخصیت معنوی او را در بردارد.
 - ۳- دوره بازگشت به نهاوند و در مرحله کمال معنوی که مقربۀ ایشان در همین شهر است.
- از قدیمی‌ترین منابعی که درباره شیخ سخن گفته؛ بایستی از طبقات الصّوفیه نام برد که در این سند معتبر آمده: «شیخ ابوالعبّاس نهاوندی - احمد بن محمد بن فضل است - شاگرد جعفر خلدی پیر شیخ عمو و عبّاس وی را عمو لقب کرده بود و عمو سالار بود. القصه شیخ الاسلام گفت که شیخ عبّاس فقیر هروی مرا گفت که: شیخ ابوالعبّاس نهاوندی گفت: هر که ازین علم سخن گوید: که الله نه حجت او بود، الله خصم او بود.»^۱
- مفصل‌ترین مطلب را «نامه دانشوران ناصری» که در مورد دانشمندان عصر قاجاریه بوده، اما نوشته که: «ابوالعبّاس احمد بن محمد بن فضل از عرفای اواخر قرن چهارم هجری است و معاصر است از خلفا با الطابع بالله و از سلاطین با عضد الدوله و فخرالدوله دیلمی، اصلش از نهاوند است و نشو و نما در بغداد نموده و مرید شیخ جعفر خلدی است که از مشاهیر عرفاست و نسبت بدو درست کند، و خود مرشد شیخ اخی فرج زنجانی و شیخ عمو است. صاحب تذکر الاولیاء در عنوان شرح حال وی بدین سان عبارت در حق او آورده: آن محتشم روزگار، آن محترم اخیار، آن مایه اساس خردمندی. شیخ وقت ابوالعبّاس نهاوندی یگانه عهد بود، در تمکین، قدمی راسخ داشت و در معرفت و تقوی آیتی بود بزرگ، به هر حال شیخ از معتبرترین و متّقیان این طایفه است و زیاده اهل حال و اهل صحبت بوده، بیشتری از بزرگان

۱- طبقات الصّوفیه، خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۰۵.

این سلسله به نزد وی رفته و استمداد همت از وی نموده است^۱ وقتی از او پرسیدند که از ابتدای امر خود چیزی ما را گوی، گفت در بدایت حال مرا این خیال در سر افتاد به گوشه عبادت بنشستم، دوازده سال سر در گریبان فرو بردم، تا یک گوشه دل به من نمودند، مرا از این بیان طلب است و مجاهده در راه دین، بدون آنکه شخص را خیال به جای دیگر باشد، آنگاه که طلب بدین حد رسید آنچه را که در خیال او است بدان خواهد رسید.^۲

مؤلف خزا الاصفیاء شیخ ابوالعباس را از صوفیان قرن چهارم دانسته و درگذشت او را در سال ۳۷۰ هـ ق ضبط کرده است.^۳ از طرفی شیخ ابوالفرج زنجانی (شیخ اخی) که از مریدان بزرگ اوست وفاتش را در سال ۴۵۷ هـ ق^۴ یا ۴۵۴ هـ ق (بنا به گفته مؤلف الاولیاء نوشته‌اند و از طرفی شیخ ابوالعباس مرید شیخ جعفر خلدی (متوفی ۳۴۸ هـ ق) بوده است. بایستی تاریخ وفات او را در دهه‌های نخست از قرن پنجم بدانیم و اگر در دهه‌های نخست از قرن چهارم هجری به دنیا آمده باشد می‌توانسته مرید شیخ جعفر خلدی (متوفی ۳۴۸ هـ ق) بوده باشد. همین شیخ جعفر خلدی مرید جنید نهاوندی (متوفی ۲۹۷ هـ ق) بوده است پس شیخ ابوالعباس با یک واسطه شاگرد همشهری خود جنید نهاوندی بوده است.

خاتون آبادی نوشته: «شیخ ابو اسماعیل مشهور به شیخ عمو از پیران عبدالله انصاری که آداب و رسوم از او آموخته، و شیخ ابوالعباس نهاوندی او را عمو لقب نهاده، در سال چهارصد و چهل و یک مرد.»^۵ و در جای دیگر می‌نویسد: «سال ۴۵۷ - اخی فرج زنجانی مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی در ۴۵۷ مُرد، گریه‌اش صاحب کرامات و غیب بود.»^۶ باباکوهی و شیخ ابوالعباس هر دو از مریدان شیخ عبدالله خفیف بوده‌اند. در منابع مختلف می‌خوانیم که: «بابا کوهی، شیخ الوقت ابوالعباس نهاوندی را که از جمله خلفای ابی عبدالله بن خفیف بوده به نهاوند دریافته و میان ایشان در طریقت نکته‌ها رفته و مناقشه‌ها در صحبت با هم نموده‌اند و

۱- تذکر الاولیاء، فریدالدین عطار، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲- نامه دانشوران ناصری، ص ۵۱۰.

۳- تعلیقات تذکر الاولیاء، ص ۸۸۵.

۴- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۷۸۵.

۵- وقایع السنین و الاعوام، ص ۲۶۳.

۶- همان، ص ۲۶۷.

آخر الامر به وفور فضل و کمال او اعتراف فرموده‌اند.^۱ از طرف دیگر ابوعبدالله خفیف شیرازی از اصحاب جنید نهاوندی بوده است. چنانکه نوشته‌اند: «راقم گوید، در ریاض السیاحه در ذکر حال اخی فرج زنجانی مذکور است که او مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی است و او مرید جعفر خلدیست، وی مرید شیخ جنید و در نفحات مذکور است که جعفر بن محمد خلدی، شاگرد جنید و باجریری و رویم صحبت داشته و پیر ابوالعباس نهاوندیست.»^۲ سلسله این طریقت را به امام هشتم (ع) رسانده‌اند و نوشته‌اند:

«شیخ ابوعبدالله خفیف از طریق دیگر به حضرت امام رضا(ع) اتصال می‌یابد:

۱- حضرت امام رضا(ع)

۲- معروف کرخی

۳- سری سقطی

۴- جنید نهاوندی (معروف به بغدادی)

۵- ابومحمد رویم کتانی

۶- شیخ ابوعبدالله خفیف

۷- ابوالعباس احمد بن محمد بن فضل نهاوندی

۸- شیخ اخی فرج زنجانی...»^۳

استادان، پیران و یاران شیخ ابوالعباس نهاوندی را خفیف شیرازی (ح ۲۶۹-۳۷۲ هـ.ق). جعفر خلدی خواص (متوفی ۳۴۸ هـ.ق)، حماد قرشی و بسیاری از شخصیت‌های دیگر گفته‌اند و معروفترین شاگردان او شیخ اخی فرج زنجانی (متوفی ۴۵ هـ.ق) بوده و دوستانی چون باباکوهی شیرازی (متوفی ۴۴۰ هـ.ق)، شیخ ابوالعباس قصاب (نیمه دوم قرن چهارم)، شیخ عمو (متوفی ۴۴۱ هـ.ق) و بسیاری دیگر از بزرگان هستند. خانقاه شیخ ابوالعباس نهاوندی معروف بوده و حوادث فراوانی از آن در تاریخ محفوظ است.

۱- خفیف شیرازی، محمد رشاد، ص ۶۹.

۲- طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۴۷۴.

۳- شیرازنامه، ص ۹۵.

طریقت شیخ ابوالعباس نهاوندی

شیخ را از مشایخ سلسله سهروردیه و اویسیه نوشته‌اند و نام او در شجره‌نامه‌های مختلفی از سلسله‌های صوفیه آمده است. به نظر نگارنده این شجره‌نامه‌ها نمی‌توانند دلیل قطعی ارتباط فکری و طریقتی شخصیت‌ها را نشان دهند و بهتر است او را پیرو «مکتب بغداد» یعنی همان طریقت جنید یا تصوّف معتدلانه یا مکتب صحو بدانیم که اسناد و دلایل آن موجود است. اکثریت صوفیه در آن روزگار در غرب ایران، پیرو مکتب بغداد بوده‌اند مانند هجویری (متوفی ۴۶۵ هـ.ق) صاحب کشف المحجوب که او و پدرش را پیرو مسلک جنیدیه نوشته‌اند.

در این طریقت عرفان و تصوّف به عمل و اخلاق تکیه دارد و می‌گوید به عمل کار برآید و رسیدن به خدا با سخن گفتن امکان پذیر نیست بلکه باید گام برداشت و دین اسلام را در اخلاق و خودسازی مجسم می‌داند همان گفته پیامبر اسلام (ص) که: «أَمَا بَعَثْتُ لَاتِمَمِ مَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ»^۱ یعنی من برانگیخته شده‌ام برای تکمیل مکارم اخلاقی و در این طریقت مکارم اخلاقی را همان ملکات نفسانی دانسته و برای آن مقاماتی قرار داده‌اند مانند: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا. اگر عطار نیشابوری نوشته که جنید نهاوندی تصوّف را گرسنگی، قلت خواب، روش قرآن و راه یافتن عملی با سنت، بیان کرده است.^۲ به دلیل اهمیتی بود که برای مکارم اخلاقی و ملکات نفسانی قائل بوده‌اند. تا آنجا که جنید می‌گوید: «التصوّف هو الخلق»^۳. به پیروی از این طریقت دیگر بزرگان عرفان و تصوّف نیز بر خلق و اخلاق تکیه داشته‌اند و در ادبیات عرفانی جایگاه خاصی دارد. چنانکه سنایی می‌گوید:

خوی نیکو ترا چو شیر کند خوی بد عالم از تو سیر کند^۴

و یا مولوی که می‌گوید: من ندیدم در جهان جستجو هیچ اهلیت به از خوی نکو^۵

۱- مکارم اخلاق، رضی الدین نیشابوری، ص ۸ و خلق المسلم، محمد غزالی، چاپ قاهره، ص ۶.

۲- تذکر الاولیاء، عطار نیشابوری، ص ۴۲۰.

۳- اسرار التوحید، محمد بن منور، ص ۲۵۷.

۴- حد ۱ ، سنایی، ص ۴۷۲.

۵- مثنوی معنوی، مولوی، د: ۳، ص ۲۳۹.

در مصباح الهدا ، کشف المحجوب و دیگر آثار صوفیه عباراتی نزدیک به این جمله فراوان است: «لیس التصوف رسوماً و لا علوماً و لکنه اخلاق» یعنی عرفان و تصوف آداب و رسوم یا علم و دانش نیست، بلکه اخلاق است و آنها قهرمانان مبارزه با نفس بوده و ریاضت‌های فراوانی را بر خود هموار نموده‌اند تا رذایل اخلاقی را از خود دور سازند. عطار می‌نویسد که سرّی سقطی چهل سال پهلو به زمین گذاشت مگر در بیماری که بر مرگش انجامید.^۱

با اینکه شیخ ابوالعبّاس دو نسل پس از جنید نهاوندی زندگی کرده و شاگرد با واسطه او به شمار می‌آید، اما همان اصول عقاید را پذیرفته است. مکتب بغداد یا جنیدیه یا طریقت صحو از معروف کرخی (پسر فیروزان ایرانی) آغاز می‌شود که شاگرد امام رضا(ع) بوده است. برخی نخستین شخصیت این طریقت را سفیان ثوری نوشته‌اند که از اصحاب امام صادق(ع) بوده است. بزرگترین شاگرد و وارث این دو شخصیت، سرّی سقطی نام دارد که پیر و مراد جنید نهاوندی بوده و اگر چه در هیچ منبعی به محل تولد یا وطن سرّی سقطی اشاره نشد اما چون جنید نهاوندی خواهرزاده او بوده، به احتمال زیاد او نیز نهاوندی بوده و نباید فراموش کرد که بغداد در سال ۱۴۵ قمری توسط منصور دومین خلیفه عباسی ساخته شده و از سنگ‌های ویرانه‌های تیسفون استفاده کرده و همه ساکنان آن از شهرهای قدیمی ایران به آنجا مهاجرت کرده بودند سرّی سقطی که در همین سال‌ها به دنیا آمده امکان ندارد که بغدادی بوده باشند. البته بغداد به سرعت به نخستین پایگاه حوزه علمی اسلامی تبدیل شده و صاحب حدود العالم می‌گوید: «این شهر آبادترین شهرها در میان جهان و جای علما و دانشمندان شده است».^۲

یکی از معاصران شیخ ابوالعبّاس، خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱ هـ.ق) است که پیرو مکتب بغداد و جنید نهاوندی بوده و در شاهکار خود، طبقات الصوفیه، به «مردان نهاوندی» اشاره کرده است و می‌نویسد: «مردان نهاوندی گوید که: از ابوسعید خراسانی پرسیدند که فانی کیست؟ گفت: ذهاب حظّه من الدنیا والآخر الا من الله عزّ و جلّ» کسی که سهم خویشتن از

۱- تذکر الاولیاء، عطار نیشابوری، ص ۳۳۱.

۲- معتزله، محمد فاضل، ص ۷۵.

دنیا و آخرت ترک گوید، به جز خدای عزیز و بزرگ را»^۱. این مطلب نشان می‌دهد که شخصیت‌های نهاوندی در صوفیه فراوان بوده‌اند.

یکی دیگر از ویژگی‌های طریقت شیخ استناد به آیات و روایات بوده و همواره عرفا عقاید خود را از قرآن و سنت اخذ نموده‌اند. این شیوه از ابتدا در مکتب بغداد وجود داشته است. سیدصادق گوهرین نوشته: «صوفیان قرن چهارم پس از آنکه قتل و زجر و شکنجه‌های همکاران خود را در قرون قبل دیدند. کم کم مطالب خویش را با آیات قرآن کریم و حدیث آمیختند و در طرز برداشت سخنان خود از سبک و روش متشرعان استفاده کردند»^۲. البته این نظر کامل نیست، شاید سخت‌گیری‌ها تأثیر داشته اما صوفیه سخنان خود را از صمیم قلب بیان کرده و اکثریت آنها اهل سازشکاری و مصلحت اندیشی نبوده‌اند. در این طریقت و دیگر شاخه‌های تصوف کثرت گرایی، صلح و مدارا با دیگر ادیان و عقاید دیده می‌شود و به گفته حافظ عمل می‌کرده‌اند:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری است

به همین دلیل به صلح کل اعتقاد داشته و گفته‌اند طرق الی الله بعدد نفوس خلائق است یا به تعداد مؤمنان است.^۳ چنانکه نجم الدین کبری (متوفی ۶۱۸ هـ.ق) می‌گوید: راه‌های به سوی خدا بی‌شمار است اما کوتاهترین راه ترک خودرأیی می‌باشد.^۴ یعنی در عرفان و تصوف هیچ اعتقاد و مذهبی انکار نمی‌شود، بلکه هر کوششی در راه خدا مأجور است.

در طریقت شیخ، تربیت مشتاقان و مریدان از اهمیت خاصی برخوردار بوده و یکی از سبک‌های این تربیت، استفاده از شاگردان و مریدان پیشرفته‌تر است، چنانکه شیخ زاهد گیلانی شاگرد خود صفی‌الدین اردبیلی را به تربیت مریدان می‌گمارد و بالاخره او را به جانشینی خود منصوب کرد. همین طور شیخ ابوالعباس نهاوندی نیز یکی از شاگردان خود را با لقب «عمو»

۱- خواجه عبدالله انصاری، عبدالغفور روان فرهادی، ص ۶۵.

۲- الحق ابوعلی سینا، سید صادق گوهرین، ص ۳۷۱.

۳- قوت القلوب، ابوطالب مکی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۴- فوائح الجمال، نجم الدین کبری، ص ۹۳.

تعیین کرده بود که همین وظیفه را داشت و این شیخ عمو (متوفی ۴۴۱ هـ.ق) در تذکرها معرفی شده است.^۱

اندیشه‌ها و عقاید شیخ

شیخ ابوالعبّاس نهاوندی دارای افکار و اندیشه‌های بلندی بوده که در ضمن آثار صوفیه برخی از گفته‌های او نقل گردیده، اما متأسفانه کتاب یا رساله یا نوشته‌ای از او به دست ما نرسیده است و چه بسا نوشته‌هایی داشته و در گذر ایام از بین رفته است و یا اینکه ایشان مانند بسیاری از صوفیان و عارفان از تألیف و نوشتن ابا داشته است. چرا که در تصوّف کردار و عمل اصل است و گفتن و نوشتن به تنهایی کفایت نمی‌کند. البته این نکته هم اهمیت دارد که صوفیان گفته‌های همدیگر را قبول داشته و پیام اصلی خود را یک چیز می‌دانسته‌اند. چنانکه شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف المعارف آورده است که: اقوال مشایخ در ماهیت تصوّف از هزار متجاوز است و اگر الفاظ این سخنان متفاوت است برعکس معانی آنها به یکدیگر نزدیک است. ابوسعید ابوالخیر هم در همین معنی فرموده است که: هفتصد پیر از پیران در طریقت سخن گفته‌اند، اول همان گفت که آخر، اما عبارات مختلف بود و معنی یکی.^۲

برای پی بردن به افکار و اندیشه‌های شیخ باید به نقل قول‌ها و حکایاتی که درباره ایشان نوشته شده روی آورد تا از ضمن آنها به مقصود رسید. در نفحات الانس آمده: «شیخ الاسلام گفت که: طریق ابراهیم (ع) آن بود که بی میهمان چیزی نخوردی در خانه، او را ابوالضیفان می‌خواندند و شیخ عمو گفت که: نهاوندی دیگ نپختی تا مهمان نبودی.»^۳ که از خلال این موارد می‌توان به روش زندگی، طریقت عرفانی و افکار وی پی برد. در بررسی دقیق تر روشن می‌گردد که سخنان و گفته‌های شیخ در دو منبع اصلی جمع آوری شده و بقیه نویسندگان از همین دو منبع استفاده کرده و نقل نموده‌اند. یکی از آنها نفحات الانس جامی است که گفته‌های شیخ را جداگانه آورده است و چنین نوشته: «شیخ الاسلام گفت که عباس فقیر هر وی مرا گفت که ابوالعبّاس نهاوندی گفت که: «هر که از این علم سخن گوید که الله - تعالی

۱- ابوسعید ابوالخیر، حقیقت یا افسانه، فریتس مایر، ص ۵۱۴.

۲- یادنامه مولوی، مقاله سید محمد علی جمالزاده، ص ۱۱.

۳- نفحات الانس، جامی، ص ۲۸۵.

— نه حجّت او بود، الله - تعالی - خصم او بود.» شیخ الاسلام گفت که «سخن گفتن از حقّ سه است، سخن گفتن از ذات او و سمع در آن استاد، یعنی شنیده از کتاب و سنّت و سخن گفتن از دین او و کتاب و سنّت و اجماع و آثار صحابه در آن استاد و سخن گفتن است از صحبت او. هر که از این سخن گوید که الله - تعالی - (نه موجود وی بود که سمع او بود که به او شنود و بصر او بود که به او بیند)، خصم او بود.»

شیخ الاسلام گفت که نهاوندی گفت که: آنان که خداوندان همت‌اند، اگر دست‌چپ‌ایشان ایشان را از او مشغول دارد، به دست راست، دست چپ خود بپزند. و هم شیخ الاسلام گفت که: شخصی بود نفت فروش نهاوندی، و فقرا از وی در دنیا می‌آسودند. به آخر وی را مهجور کردند، و از وی چیزی نمی‌ستدند. نهاوندی را از آن پرسیدند، گفت: وی خرسند شد به آن که به برکة درویشان مال وی می‌افزاید. مال وی بر فقرا حرام شد. نهاوندی گفته که: در ابتدا که مرا درد این کار بگرفت، دوازده سال سر به گریبان فرو بردم تا یک گوشه دل من به من نمودند. و هم وی گفته که: همه عالم در آرزوی آنند که حقّ تعالی یک ساعت ایشان را بود، و من در آرزوی آنم که حقّ تعالی یک ساعت مرا به من دهد تا من ببندیشم که خود چه چیزم و کجایم.

در سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که اصل این حدیث آن باشد که مرد را به او بازنگذارند. رسول (ص) گفتی: *اللهم لا تکلنی الی نفسی طر عین و لا أقل من ذلک*. مرا یک چشم زدن به خود باز مگذار و کم از آن. آن پیرزن را دیدم به مرو، که استاد ابوعلی دقاق شنیده بود، می‌رفت و می‌گفت: گفته‌اند که ما را *طر العینی* به ما باز مگذار! من خود دعا می‌کنم و زاری که یا رب مرا خود *طر العینی* به من بازگذار تا خود بدانم کجا ایستاده‌ام. و هم نهاوندی گفته: «با خدای - تعالی - بسیار نشینید و با خلق اندک.»

ترسایی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فراست می‌باشند. به خانقاه شیخ ابوالعبّاس قصاب درآمد. شیخ گفت: «بیگانه در کوی آشنایان چه کار دارد؟ ترسا بازگشت و گفت: یکی معلوم شد. از آنجا عزم خانقاه شیخ ابوالعبّاس نهاوندی کرد. چون به آنجا درآمد، شیخ هیچ نگفت. چهار ماه با ایشان وضو می‌ساخت و نماز می‌کرد. بعد از چهار ماه پای افزار در پای کرد که برود، شیخ فرمود که: جوانمردی نبود که چون حقّ نان و نمک افتاد، بیگانه بیایی و بیگانه بروی! ترسا مسلمان شد و آنجا مقام کرد و بعد از شیخ به جای شیخ بنشست.»^۱

۱- نفحات الانس، جامی، ص ۱۵۰.

منبع دیگری که درباره شیخ سخن گفته؛ تذکر الاولیاء است و برخی از مطالب آن در نفعات الانس هم آمده بود ولی مطالعه آن برای شناخت شیخ ضروری است. در ضمیمه تذکر الاولیاء آمده: «نقل است که شیخ خود گفت که: در ابتدا که مرا ذوق این کار بود و درد این طلب، جان من گرفت مرا به مراقبت اشارت شد. و از او می‌آرند که گفت: در ابتدا که مرا درد این حدیث بگرفت، دوازده سال علی الدوام سر به گریبان فرو برده بودم تا گوشه دلم به من نمودند. تا وقتی بر زبان او می‌رفت که عالم همه در آرزوی آنند که حق یک ساعت ایشان را بود و من در آرزوی آنم که یک ساعت مرا با من باز دهد و مرا با من باز گذارد تا من خود چه چیزم؟ و از کجاست و این آرزو هرگز بر نمی‌آید. و سخن اوست که گفت: با خداوند - تعالی - بسیار نشینید و با خلق اندک. و گفت: آخر درویشی اول تصوف است. و گفت: تصوف پنهان داشتن حال است. جاه را بذل کردن بر برادران، نقل است که یک روز درویشی نزدیک او آمد و گفت: شیخا! مرا دعا کن. گفت: خداوند - تعالی - وقت خوشت برهاند.

گفت که: شیخ کلاه‌دوزی دانستی و گاه گاه به آن مشغول بودی و هر کلاه که دوختی بیش از یک درم یا دو درم نفروختی، و آن کس که کلاه او بفروختی یک درم به او دادی تا هر که او را پیش آمدی بدادی، آن به نخستین کسی، و یک درم به نان دادی تا به سر زاویه آمدی و با درویشان بخوردی و بعد از آن به کار کلاه پیشین باقی بودی، کلاه دیگر بدوختی.

نقل است که شیخ را مریدی بود مالدار و زکاتش می‌بایست دادن. یک روز پیش شیخ آمد و گفت: ایها الشیخ! زکات به که دهم؟ گفت: با هر کسی که دلت قرار گیرد. آن مرد برفت و در سر راه درویشی دید نابینا که تشنه بود و سؤال می‌کرد و اضطراب ظاهر داشت. دلش بر وی قرار گرفت که: چشم ندارد و استحقاق عظیم دارد، آن زکات و چیزی به وی بدهم. دُرستی زر در کیسه داشت، بیرون آورد، به وی داد - نابینا دست زده وزن کرد، گران نمود، دانست که زر است، شادمان شد. مرد برفت و پامداد بدینجا گذر کرد که راه گذرش بر وی بود، دید که آن نابینا با بینای دیگر می‌گوید که: دیروز خواجه‌یی بدینجا گذر کرد و دُرستی زر به من داد. برفتم به فلان خرابات و شب تا روز با فلان مطربه دمی عشرت کردم. مرید شیخ چون آن شنید مضطرب شد و پیش شیخ آمد و از حال نابینا خواست که بگوید. شیخ کلاهی فروخته بود و بر همان عادت که داشت یک درم با وی داد. گفت: برو هر که تو را نخست کسی پیش آمد به او بده. مرید آن درم بستاند و برفت. در راه نخست کسی که او را پیش آمد علوی بود. زود آن درم شیخ را به او داد و علوی آن درم بستاند و برفت. مرد گفت: باش تا در عقب او بروم بنگرم تا او درم به چه صرف می‌کند. پس در پی او برفت تا علوی به خرابه رسید به آنجا

درآمد. کبک مرده‌یی از زیر جامه بکشید و بر آنجا بینداخت و بیرون آمد، و مرید گفت: ای جوانمرد به خداوند بر تو که راست گویی تا این چه حال است و این چه کبک مرده که بدینجا انداختی؟ گفت: بدان که آنچه بر ما رسیده است اگر بگویم از حقّ تعالی - شکایت کرده باشم. امّا چون سوگند عظیم دادی به ضرورت باید گفتن: مردی درویش و عیال دارم و امروز هفت روز است که من و اهل و فرزندان طعام نیافته‌ایم. گفتم اگر مرا و اهل مرا صبر باشد طفلان مرا نباشد و این برای ایشان مباح شده است. ببرم تا ایشان بخورند و مرا ذلّ سؤال سخت می‌آمد که برای نفس دست پیش غیر آورم و از وی چیزی طلب کنم و می‌گفتم: خداوندا! می‌دانی، از حال من و فرزندان من باخبری که اضطراب به کمال رسیده است و مرا از خلق چیزی طلب کردن خوش نمی‌آید. من در این گفتار بودم که تو این درم به من دادی. چون وجه حلال یافتم برفتم و آن مرغ بینداختم و اکنون بروم و این درم را در وجه قوتی صرف کنم. و آن مرد تعجب کرد و گفت: عجب حالی. پیش شیخ آمد. و پیش از آن که با شیخ گوید. شیخ گفت: ای مرد این روشن است، که تو با عوان معامله کنی و با ظالمان خرید و فروخت؛ لاجرم مالی که گرد آید از حرام بود و زکات آن به چنین مرد رود که با شراب دهد. که اصل کار در معامله است و گوش به دخل و خرج داشتن که هر چه بدهی به جایگاه افتد، چنان که این درم که من از کسب خود پیدا کرده‌ام، تا لاجرم سزاوار علوی شد و حقّ به مستحقّ رسید.^۱ سپس ماجرای ترسا و مسلمان شدن او را می‌آورد. معصومعلیشاه هم آنها را آورده است.^۲

آرامگاه شیخ

مقبره شیخ ابوالعبّاس نهاوندی در شهر نهاوند قرار دارد و در محله‌ای قدیمی به نام «درب شیخ» که هنوز پابرجاست و مورد احترام مردم آن شهر می‌باشد. بقعه و سنگ روی قبر گویا بارها تعمیر گردیده است و آخرین بار سنگ قبری در دوران محمود میرزا حاکم وقت نهاوند که پسر فتحعلی شاه قاجار بوده، بر سر قبر او قرار گرفته و بر روی آن چنین نوشته شده است:

به عهد خداوند با فرّ و جاه	جهان بخشی فتحعلی پادشاه
به حکم ملک زاده‌ای نیک بخت	بهین میوه خسروانی درخت
خداوند معنی، سپهر کرم	که آمد دلش غیرتِ جامِ جم

۱- تذکر الاولیاء، عطّار نیشابوری، ص ۷۶۹.

۲- طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۰۰.

زمحمود افزون به قدر و هنر به محمود نام نکویش شمر
بنا گشت این بقعه باصفا که شد قبه‌اش بر زواج سما
بفرمود لوحی بیاراستند زپیر خرد، سال او خواستند
جواب آمد از آن مهین اوستاد «بمحمود آن لوح محفوظ باد»

که این ماده تاریخ سال ۱۲۳۶ قمری را نشان می‌دهد در زیر آن نام «فقیر نعمت محمودی: عبداللطیف اللاریجانی» نوشته شده که یا شاعر و یا خطاط و حکاک این سنگ در دربار محمود میرزا بوده است. معاصر با این سنگ نوشته شاعری نهاوندی زندگی می‌کرده با نام حسن نهاوندی متوفی به سال ۱۲۵۰ قمری که از شعرا و ادبای بزرگ نهاوند در عصر قاجار به شمار می‌آید و صاحب دیوان شعری است که این دیوان خطی موجود است و در قطعه شعری ضمن معرفی و تمجید از شیخ ابوالعباس نهاوندی، تاریخ احداث بقعه او را به دستور محمود میرزای قاجار سال ۱۲۳۳ قمری اعلام نموده و دوران حکومت محمود میرزا از سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۴۰ قمری بوده است. این شعر از دیوان خطی حسن نهاوندی نقل می‌شود:

شیخ ابوالعباس قطب العارفین بود بحری که نبودش ساحلی
یافت ره از هم‌تش هر راد مرد حل شد از انفاس او هر مشکلی
خاک رویی درش را پیشه کن گر تو هم ای دل به عرفان مایلی
مرقدش چون بود کشف الاولیا هم برای اهل دانش محفلی
بود لازم بقعه برتر پیش‌اش تا که باشد سالکان را منزلی
کرده مر این بقعه را شاهی بنا که جهان چون او ندیده با ذلی
شاه محمود آن خدیوی کز کرم نیست محروم از در او سائلی
سایه‌اش بر خلق بیادا مستدام این دعا را می‌کند هر عاقلی
زد رقم از بهر تاریخش «حسن» «شد زیارتگاه هر اهل دلی»

میر قطب‌الدین محمد بن جلال الدین علی میر ابوالفضل عنقا اویسی (متوفی ۱۲۹۳ ش)

درباره شیخ ابوالعباس چنین سروده است:

شیخ ابوالعباس قطب اولیا قبله عشق است و مرآت صفا
او مرید خاص شیخ ابطری است جانش از هر گونه آرایش بری است

در زمان او رجوع خاص و عام بود بر درگاه آن قطب کرام
صاحب سرّی چو او در روزگار کس ندارد یاد در جمع کبار
در طریق عشق مطلق فرد بود قافله سالار اهل درد بود
مصحف اندیشه‌اش لب لباب از وجودش اهل معنی کامیاب^۱

گویا کهن‌ترین منبعی که دربارهٔ شیخ ابوالعبّاس نهاوندی سخن گفته، طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری باشد که جملات و حکایاتی از او نقل کرده و پس از آن در آثار دیگران نیز آمده است. یکی از موارد آن چنین است: «شیخ الاسلام گفت: که بوالعبّاس نهاوندی روزی نماز بام (بامداد)، صوفیان همه خفته دید. گفته: همه بنحسبید. که وی (که او) بکوشد. یعنی امر او و صحبت و دوستی او.»^۲ در پایان معنای زهد را از دیدگاه شیخ ابوالعبّاس و عرفای دیگر در شعر عنقا پیر اویسی می‌خوانیم:

«شیخ وراق آن ندیم خاص حقّ و آن خزانهٔ زهد در اخلاص حقّ
گفت در تعریف زهد آن بی‌مثال که سر ترک آمد ز زاء و هاء و دال
این سخن نقل است از شاه ولا پیشوای کلّ علی مرتضی
حرف زاء زهد ترک زینت است زهد را این ترک برتر رتبت است
ها بود ترک هوی ای مرد راه از هوس جستن به حق جستن پناه
دال باشد ترک دنیای دنی یافستن در خلوت دل ایمنی
شیخ ابوالعبّاس را پرسید کس زهد چه بود گفت آن صاحب نفس
هست کمتر پایهٔ زهد ای پسر جمله هستی را فکندن پشت سر»^۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- مزامیر حقّ، عنقا پیر اویسی، ص ۷۸.

۲- طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۹۱.

۳- مزامیر حقّ، عنقا پیر اویسی، ص ۵۳.

منابع و مأخذ

- ۱- ابوسعید ابوالخیر حقیقت یا افسانه، فریتس مایر، ترجمه مهرآفاق بایوردی، ۱۳۷۸، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲- انباط المیاء الخفیه، محمد بن حاسب کرجی، ۱۳۵۹، حیدرآباد دکن، چاپ دایر المعارف عثمانیه.
- ۳- تاریخ مردم ایران، عبدالحسین زرین کوب، ۱۳۶۷، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۴- ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ۱۳۴۵، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵- تذکر الاولیاء، عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، ۱۳۷۴، تهران، انتشارات زوآر.
- ۶- تماشای جان (ایران شناسی - نهاوند پژوهی)، علی اکبر افراسیاب پور، ۱۳۸۰، تهران، انتشارات عابد.
- ۷- الحق ابوعلی سینا، سید صادق گوهرین، ۱۳۵۶، تهران، انتشارات توس.
- ۸- خفیف شیرازی، عارف بزرگ قرن چهارم هجری، محمد رشاد، ۱۳۵۲، تهران، نشر اندیشه.
- ۹- خواجه عبدالله انصاری، عبدالغفور روان فرهادی، ترجمه مجدالدین کیوانی، ۱۳۷۷، تهران، نشر مرکز.
- ۱۰- دیوان خطی مرحوم حسن نهاوندی (شاعر عصر قاجاریه).
- ۱۱- روند نهضت های ملی و اسلامی در ایران، غلامرضا انصاف پور، ۱۳۵۹، تهران، سازمان انتشارات و آموزشی انقلاب اسلامی.
- ۱۲- سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، ۱۳۵۴، تهران، کتابفروشی زوآر.
- ۱۳- شیخ ابوالعباس نهاوندی عارف بزرگ قرن چهارم هجری، علی اکبر افراسیاب پور، ۱۳۸۱، قم، انتشارات زهیر.
- ۱۴- شیخ ابوالعباس نهاوندی، علی اکبر افراسیاب پور، فصلنامه فرهنگان، سال اول، شماره چهارم، تابستان ۱۳۷۹.

- ۱۵- طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری، تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری، ۱۳۴۱ ق، کابل، انتشارات میزان.
- ۱۶- طرائق الحقائق، محمد معصوم شیرازی (معصوم علی شاه)، با تصحیح محمد جعفر محجوب، ۱۳۱۸ قمری، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۱۷- قوت القلوب، ابوطالب مکی، ۱۹۳۲ م، چاپ قاهره.
- ۱۸- لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ۱۳۲۵، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۹- مبانی عرفان و تصوف، قاسم انصاری، ۱۳۷۵، تهران، انتشارات طهوری.
- ۲۰- مزامیر حق، عتقا پیر اویسی، ۱۳۴۲ ش، تهران، انتشارات زوار.
- ۲۱- معتزله، محمد فاضل، ۱۳۶۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۲- مقامات معنوی، محسن بینا، ۱۳۷۴، تهران، انتشارات طباطبایی.
- ۲۳- ممالک و مسالک، ابواسحق ابراهیم اصطخری، ترجمه عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۷۳، تهران، نشر افشار.
- ۲۴- نامه دانشوران ناصری، جمعی از دانشمندان دوره قاجار، ۱۳۶۵، قم، چاپ دارالفکر.
- ۲۵- النشوار و المحاضره، قاضی ابوعلی تنوخی، تصحیح عبود شالچی، ۱۳۹۱ قمری، چاپ بیروت.
- ۲۶- نفحات الانس من حضرات القدس، نورالدین عبدالرحمن جامی، تصحیح محمود عابدی، ۱۳۷۵، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۲۷- وقایع النسین و الاعوام، سید عبدالحسین الحسینی خاتون آبادی، تصحیح محمد باقر بهبودی، ۱۳۵۲، تهران، انتشارات اسلامیه.
- ۲۸- یادنامه مولوی، مقاله سید محمد علی جمالزاده، ۱۳۳۷ ش، تهران، انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- 29- Pouilles de Giyan de Nehavend, Ghirshman, Contenau. Paris, 1942.